

به مناسبت گرامیداشت از خاطره قیام (24) حوت مردم هرات

وقوع کودتای ننگین (7) ثور سال 1357 خورشیدی سرآغاز دوران سیاه و فاجعه باری علیه توده های خلق و نیروها و گروه های انقلابی و مترقی کشور بود. این کودتا توسط باندهای رویونیست مزدور خلقی پرچمیها و به کمک مستقیم دستگاه جاسوسی دولت سوسیال امپریالیسم شوروی انجام شد. رویونیستهای خلقی پرچمی کودتای شانرا "انقلاب" خواندند. لیکن حزب "دموکراتیک خلق" به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک سیاسی یک حزب رویونیست وابسته و نوکر کرملین بود. بعبارت دیگر یک حزب بورژوائی ارتجاعی. این حزب بر اساس استراتژی و اهداف و خط مشی های سیاسی اش حافظ منافع بورژوازی ارتجاعی در کشور بود، یعنی حافظ منافع بورژوازی بوروکرات کمپرادور و حارس منافع سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان و منطقه. لذا این حزب در هیچ سطحی نمی توانست ادعا کند که یک حزب ملی و مترقی است. این حزب سرسپرده به ابر قدرت سوسیال امپریالیستی بود و بعلاوه تعداد زیادی از اعضای بلند پایه این حزب طی سالها قبل از بقدرت رسیدن در خدمت دستگاه های جاسوسی اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی (ک گ ب و جی آر یو) قرار داشتند که بعد از بقدرت رسیدن این حزب تعداد وسیعی از اعضای حزب و مامورین عالی رتبه ملکی و عسکری این رژیم به خدمت این دستگاه های مخوف ضد بشری و جنایتکار قرار گرفتند و علیه خلق و میهن خیانت و جنایت کردند. این حزب فاقد پایه مردمی در جامعه بود، پایه اجتماعی اشرا بخشهای از "روشنفکران" و تحصیل کرده های متعلق به طبقات فئودال و تاجران کمپرادور، فرزندان مامورین عالیرتبه دولتی که عمدتاً به جناح پرچم مربوط بودند و "روشنفکران" متعلق به افسار خرده بورژوازی شهری و خرده مالک روستائی و عده ای از "روشنفکران" و تحصیل کرده های از طبقه دهقانان کمزمین و فقیر که عمدتاً به جناح "خلق" این حزب تعلق داشتند. البته این ترکیب مطلق نبود. بعد از غصب قدرت سیاسی توسط این حزب، افراد و عناصر دیگری از اپورتونیستها و فرصت طلبان و جاه طلبان جامعه باصطلاح چون مگسان در اطراف شیرینی (بخوان گند و منجلاب ارتجاع نوبقدرت رسیده) تجمع کردند. این حزب زمانی قدرت دولتی را غصب کرد در عمل ماهیت ضد مردمی و ضد ملی و ضد انقلابی اش بیش از قبل آشکار گردید. اینکه این حزب خود را "دموکرات و انقلابی" می نامید یاهه گوئی بیش نبود؛ زیرا در عمل هم هزار بار ثابت شد که این گفته ها تکرار همان اراجیف و خزعبلات همه اپورتونیستها و رویونیستها در سراسر جهان است که از "اعتقاد" به اندیشه های انقلابی پرولتاریا و انقلاب و ترقی سخن می زنند و در عمل ارتجاع می کنند. خلاصه این یک حزب بورژوازی ارتجاعی و نوکر سوسیال امپریالیسم شوروی بود و زمانی بقدرت رسید ماهیت ضد انقلابی و ضد دموکراتیک آن و اینکه یک حزب و رژیم جنایتکار و آدمکش و شکنجه گر بود، برای عامی ترین فرد از مردم افغانستان برملا شد. این تنها در افغانستان نبود که رویونیستها زمانی بقدرت رسیدند چنین خیانتها و جنایاتی علیه خلق و میهن شان مرتکب شدند بلکه در کشورهای دیگر هم رویونیستها با تفاوت های علیه خلق و میهن شان جنایت و خیانت کردند و می کنند. و یا اینکه در کشورهای مختلف تحت سلطه امپریالیسم درجهان، گروه های در ارتش که از نوکران امپریالیستهای امریکائی و اروپائی بودند بکمک و حمایت آنها از طریق انجام کودتاهای نظامی بقدرت رسیدند به همین صورت علیه خلقهای کشورهای شان جنایت و به میهن شان خیانت کردند و باکشتار بهترین فرزندان خلق های این کشورها جوئیهای خون براه انداختند و سخیف ترین جنایات را مرتکب شدند. مثلاً در کودتای کشور اندوزیا و در کودتای کشور چیلی که به همکاری مستقیم سازمان "سیا" امریکا انجام شدند و در کودتای کشور کانگوه که به کمک امپریالیستهای اروپائی و امریکائی و حمایت دولت سوسیال امپریالیسم شوروی صورت گرفت و کودتاهای مشابه در کشورهای دیگر. از جانب دیگر همه اپورتونیستها و رویونیستها چه از قماش رویونیستهای خوشچینی، "سه جهانی" و

خوجه ای" باشند زمانی بقدرت برسند علیه خلق وکشورشان چنین خواهند کرد؛ بدین لحاظ اپورتونیستها ورویزیونیستها را دشمنان نقابدار خلق ومیهن می نامیم.

برگردیم به اصل مطلب. درافغانستان غیرازتوده های خلق عوام نا آگاه که درابتدا چه تصوراتی نسبت به ماهیت حزب رویزیونیست"خلق" وبعد نظام تحت رهبری آن داشتند ، بحث علیحده ای است. لیکن بودند افراد تحصیل کرده ای درجامعه که درابتدا ازروی نا آگاهی سیاسی درباره ماهیت رژیم کودتائی خلقی پرچی ها با مقایسه به ماهیت طبقاتی حاکمان رژیم ما قبل آن؛ دولت کودتائی رابراساس ماهیت طبقاتی وقشری بخشهای ازاعضای حزب رویزیونیست خلق ارزیابی میکردند. ویا اینکه می گفتند ازشرقیای سلطنت و اشرافیت فنودالی خلاص شدیم! همه کسانیکه درک وفهم درست و علمی ازماهیت مقوله دولت وپایه های طبقاتی آن درجامعه ندارند؛ لذا دچارچنین خطاها وانحرافات فاحشی درارزیابیهای شان می شوند. چنانکه بخشهای ازروشنفکران جنبش چپ ایران درابتدای پیروزی انقلاب سیاسی ایران در22 دلو سال 1357 خورشیدی درباره ماهیت طبقاتی وقشری خمینی ودیگرآخوندهای ایران(که رهبری انقلاب مردم ایران را بکمک امپریالیستهای امریکائی واروپائی غصب کردند)وماهیت طبقاتی دولت ارتجاعی وضدانقلابی ایکه خمینی جلاد ودارودسته جنایتکاراودررأس آن قرارداداشتند، اشتباه می کردند. ازآنرودرابتدای پیروزی انقلاب سیاسی مردم ایران ازاین دولت ارتجاعی وضدمردمی؛ انتظار" استقلال، آزادی ودموکراسی" داشتند. همچنین درآن سالهای اول عده ای ازروشنفکران مربوط به جنبش چپ درافغانستان نیزفریب شعارهای بظاهرتند وتیز"ضدامریکائی" رژیم جمهوری اسلامی ایران را خورده وخمینی را آخوندی " ضدامپریالیست" ارزیابی می کردند.

بهرصورت ما دیدیم که حزب رویزیونیست خلق بعد ارسیدن بقدرت وآنهم درسایه ابرقدرت سوسیال امپریالیستی که درسطح جهان با امپریالیستهای غربی خاصا ابرقدرت امریکا درتسلط برخلقها وممل آسیا، افریقا وامریکای لاتین وکلاً برسرقتسیم جهان رقابت می نمود؛ با عملکردهای ضدانقلابی وضدملی اش ماهیت فکری سیاسی وطبقاتی خودرا بیش ازپیش برملاکرد. رهبران وکدرهای این حزب ساده لوحانه تصور می کردند که بااصلاحات ارضی غیردموکراتیک شان(که به منظور تقویت پایه های اقتصادی وسیاسی دولت پوشالی وتأمین منافع سرمایه های سوسیال امپریالیسم شوروی، انجام دادند)؛ با دادن تکه زمینی کتله های میلیونی دهفانان کمزمین وبی وکارگران فلاحتی را با اجبرکردن دراراضی مصادره شده ازفنودالان که به سهم دولت جدا کرده بودند، به برده تبدیل کرده وهزاران کارگردارکارخانه ها ومعادن کشوربا اندک امتیازمادی وتحت کنترل پولیسی اعضای حزب) طوریکه درروسیه سوسیال امپریالیستی اعضای حزب رویزیونیست حاکم درکارخانه ها علیه توده های کارگرعمل می کردند) به پایه های اجتماعی وحامیان دولت مبدل خواهند کرد. رهبران این حزب ودولت کودنانه فکری کردند که باین صورت فنودالیزم را "سرنگون" کرده وبا قتل وزندان وفرارانعه ازتاجران کمپرادورکه با سرمایه های امپریالیستهای غربی وابستگی داشتند وسرکوب وکشتاروفرانیروهای سیاسی منسوب به جریان دموکراتیک نوین وسایرنیروهای مترقی ملی وسرکوب گروه های ارتجاعی مذهبی " اخوان المسلمین" وگروه ارتجاعی ناسیونال شئونیهستهای " افغان ملت"، دیگربه مالک مطلق وبلامنازع این کشورمبدل شده وتوده های خلق برده واران آنها فرمانبرداری خواهند کرد ودراجتماعات ومحافل نمایشی آنها" هورا" خواهند کشید.

رژیم مزدورچون فاقد پایه مردمی درجامعه بود؛ لذا حکومت کردن برایش جزازطریق حاکم کردن استبداد واختناق ممکن نبود. همان بود که با کوچگترین اعتراض موجی ازدستگیریها وزندان وشکنجه واعدام مخالفین سیاسی اشرا براه انداخت وبربریت وفاشیسم عریان رادرکشوربرقرارنمود. شدت وحشت رژیم علیه مخالفین سیاسی اش وهرمنتقد ومعترض دیگرچنان فضای وحشتباری را درجامعه بوجود آورد که نه تنها روشنفکران مترقی مردمی وتحصیل کرده های که مخالف رژیم بودند بلکه هرفردی که دربرابررژیم اظهارنا رضائی می نمود ویا دراجتماعات ومحافل نمایشی رژیم شرکت نمی کرد؛ بنحوی ازطرف رژیم مخالف دشمن بالقوه ویا بالفعل رژیم تلقی می شد وتحت نظارت گرفته شده ومورد پیگرد قرارمی گرفت وبه زندان وشکنجه مواجه می شد. بجزازطرفداران وهواداران رژیم

دیگر هیچ فرد و گروهی در کشور احساس امنیت و مسئولیت نمی کرد. با تشدید استبداد و خفقان و فاشیسم و گسترش گرفتاریها و زندان و شکنجه و اعدام هزاران تن بیگناه از بهترین فرزندان خلق کشور بدست ناپاک اهریمنهای خلقی پرچمی؛ هر بیشتر بر خشم و نفرت مردم از رژیم می افزود و زمینه های عکس العمل توده های مردم در برابر رژیم خونخوار آماده می گردید. در چنان اوضاعی دیگر جامعه تقریباً به دو قطب تقسیم شده بود: قطب دولت و هواداران و قطب مردم و نیروهای مترقی و دیگر مخالفین رژیم. ماهیت و ترکیب طبقاتی صف طرفداران و هواداران دولت مشخص بود. لیکن صف مخالفین دولت را طبقات و اقشار مختلف جامعه در بر می گرفت منجمله: کارگران، دهقانان، کسبه کاران، جریانات و گروه های مترقی، بورژوازی ملی و اقشار خرده بورژوازی شهری که نیروی عمده ای صف ضد رژیم را تشکیل می دادند و بخشهای از طبقات فئودال و کمپرادور که توسط دولت مورد ضربت قرار گرفته بودند. در عمل ملاحظه می شد که پایه های اجتماعی ای که رهبران حزب رویزیونیست "خلق" با توهم و خیالبافی کودکانه برای دولت پوشالی شان در جامعه ساخته بودند، در واقعیت وجود خارجی نداشت. رژیمی بود که از همان بدو تشکیل اش بزور سرنیزه و با حمایت همه جانبه و با پشتوانه ابر قدرت سوسیال امپریالیسم روسی بوجود آمده بود و به حیات ننگین اش ادامه می داد. عملکرد های وحشیانه رژیم کودتائی بطور عام علیه کتله های میلیونی مردم و بطور خاص علیه نیروهای سیاسی مردمی از جمله منسوبین جریان دموکراتیک نوین و دیگر نیروهای مترقی و افراد و گروه های میهن دوست و روشنیان جامعه در طی چند ماه بروسعت و عمق نارضائی و بیزاری و نفرت توده های مردم افزود و زمینه ساز شورشها و قیام های توده های مردم علیه رژیم وحشت و ترور خلقی پرچمیها گردید. باید تذکر داد که این گونه شورشها و قیامهای همگانی عمدتاً ناشی از شدت سرکوب و ابعاد گسترده ستم و استبداد و اختناق طبقات حاکم است که موجب نارضائی عمومی و گسترده توده های مردم علیه رژیم شده و به فوران خشم غیر قابل کنترل توده های مردم منجر می شود و به مساعدت و آمادگی شرایط عینی در جامعه کمک می کند.

در سال 1357 خورشیدی فقط چند ماه بعد از کودتای ثور زمینه های شورش و قیام زود هنگام مردم در حقیقت توسط خود رژیم حاکم آماده شد. اگرچه تبلیغات و افشاگریهای سیاسی در آن شرایط توسط گروه های سیاسی مترقی (عمدتاً منسوبین جریان دموکراتیک نوین "شعله ایها") و گروه های ارتجاعی مذهبی مخالف رژیم که هر کدام از دیدگاه ایدئولوژیک سیاسی و اهداف طبقاتی خود شان به افشای رژیم می پرداختند؛ در مساعدت شرایط ذهنی در برخی از ولایات کشور تا اندازه مؤثر بود؛ اما عمده ترین علت آن شورشها و قیامها شدت و گسترده گی جنایات و استبداد فاشیستی رژیم علیه توده های مردم بود. اینکه گروه های ارتجاعی اسلامی "اخوانی" با افسانه سازیهای مضحک و دروغبافیها خود را "محرک اصلی و رهبر سازمانده" قیامهای مردم جا می زنند، ادعای کاملاً بی اساس و پوچی است. قیام و شورش مردم ولایت هرات و ولایت بادغیس و دیگر شورشها و قیامهای مردم در سالهای 1357 و 1358 و 1359 خورشیدی؛ ماهیتاً خودجوش و خود انگیزه بودند. "شورش علیه هر ناحی برحق است"، مردم افغانستان در برابر ستم و استبداد، بی عدالتی، خیانتها و جنایات رژیم مزدور تاجیک تحمل را از دست دادند و شجاعانه و بدون ترس از عقوبت آن علیه رژیم حاکم قیام کردند. اولین قیام در 12 ماه حوت سال 1357 خورشیدی در ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان صورت گرفت؛ دومین قیام سراسری در ولایات هرات بتاريخ (24) حوت سال 1357 و فردای آن قیام مردم ولایت بادغیس انجام شد.

قیام (24) حوت هرات به لحاظ وسعت و همگانی بودن آن قیامی بود که شدیدترین ضربه را بر رژیم باندهای رویزیونیست مزدور خلقی پرچمیها وارد کرد. ملاحظه می شد که تب لرزه مرگ همه رهبران، کدورها و اعضای حزب مزدور رافرا گرفته بود. طوریکه قبلاً تذکر داده شد؛ روحیه شورشگری و قیام در برابر رژیم بیرحم و سفاک یکی دو ماه قبل از روز قیام در سیمای مردم ولایت هرات به مشاهده می رسید و درباره آن زمزمه می شد. این روحیه و عزم راسخ چنان از حمایت گسترده مردم برخوردار بود که در طی همین مدت تا آغاز قیام، رژیم مزدور با دستگاه عریض و طویل جاسوسی اش (که هر عضو و هوادار حزب مزدور منحصیث یک جاسوس متعهد در بین جامعه فعالیت می کرد و چون سگان بویکش همه حرکات مردم حتی زندگی خصوصی شان را زیر نظر داشتند) در جهت رازداری از این اقدام

شجاعانه‌شان مخفی‌کاری را در حد اعلاى آن رعایت کردند و این ناشی از بی‌آلایشی و صداقت توده‌های خلق است. از جهت دیگر در آن شرایط ضربه وارد کردن و سرنگونی رژیم سفاک تقریباً به خواست مشترک اکثریت توده‌های خلق و بخش‌های از طبقات فئودال و کمپرادور ضربت خورده از طرف رژیم کودتائی مبدل شده بود. با آنکه خواستها و اهداف اساسی طبقات خلق و طبقات ارتجاعی در تضاد باهم قرار داشتند. موضوع قیام و یا روزان از هیچ گوشه‌ای درزنکرد و رژیم مزدور نتوانست هیچکس را قبل از آن "بجرم" تدارک قیام شناسائی و دستگیر نماید. البته بعد از انجام قیام و شکست آن بود که موج دستگیریها و اعدام و زندان و شکنجه به سطح گسترده آغاز شد و ادامه یافت و هزاران انسان بیگناه به جوخه‌های اعدام سپرده شدند و یا زنده بگور شدند. قیام توده‌های مردم و اقشار مختلف جامعه در چهارده ولسوالی و در مرکز و نواحی شش گانه شهر هرات همزمان (روز 24 حوت) آغاز شد. با آغاز قیام سراسری توده‌های مردم؛ رژیم مزدور تمام نیروهای امنیتی و نظامی اشرا به میدان کشید و همه اعضاء و هواداران حزب مزدور سلاح برداشتند و علیه مردم قرار گرفتند. مردم در آن روز چون سیل خروشان به جاده‌ها ریختند و طوفان خشم خود را برای رویزونیست‌های خود فروخته نشان دادند. توده‌های خلق خشمگین با روحیه عالی فداکاری و از خودگذری با تمام امکانات دست داشته‌ای شان (بیل، داس، تبر، تفنگ، شمشیر و چوب) به میدان آمده بودند تا ضربات مرگباری را بر رژیم خونخوار وارد کنند. توده‌های خلق به غلیان آمده در برابر مائیندار و توپ و تانک رژیم شجاعانه مقاومت کردند و در طرف یک روز شهر هرات را از کنترل دولت مزدور خارج نمودند. در آن روز خلقی پرچمی‌های مزدور در قرارگاه‌های پولیس و بام‌های عمارات دولتی و مسجد جامع هرات سنگر گرفته و بر مردم شلیک می‌کردند (مردمی که بعد از کودتای ثور برای شان "خانه، لباس و نان" وعده داده بودند) و صدها تن از مردم معترض را خاینانه و جنایتکارانه هدف گلوله قرار دادند و کشتند. دوروز بعد فرقه عسکری هرات (منصبداران مخالف رژیم خلقی پرچمیها و افراد عسکری) نیز حمایت خود را از مردم قیام‌کننده اعلام نمودند و بدین وسیله عملاً حاکمیت رژیم مزدور در ولایت هرات سقوط نمود. مردم هرات تصویری کردند که با قیام آنها مردم ولایت قندهار و دیگر ولایات جنوب غرب کشور به آنها خواهند پیوست و عملاً بنیاد رژیم مزدور و خونخوار را بر خواهند کند اما در عمل چنین واقع‌نه شد.

در اینجا باید تذکر داد که تحولات در داخل فرقه عسکری ولایت هرات و پیوستن آن به مردم قیام‌کننده و چگونگی برخورد با منصبداران خلقی پرچمی یک موضوع مبهم باقی مانده است. اینکه منصبداران مخالف رژیم به حمایت از مردم قیام‌کننده برخاستند معلوم است و هم اینکه تعداد زیادی از افراد عسکری سلاح‌ها و مهمات و البسه خود را در مناطق اطراف فرقه رها کرده و گریخته بودند هم تا حدی وضاحت دارد؛ اما اینکه همین منصبدارانی که به مردم پیوستند در داخل فرقه با قوماندان فرقه و سایر منصبداران خلقی پرچمی چگونه رفتار کردند؛ نه اینکه وضاحت ندارد که تا حدی در پرده ابهام باقی مانده است و تا امروز آن گزارش موثق و قابل اعتمادی به نشر سپرده نشده است که بتوان به آن استناد کرد. اما برخورد مردم ستم‌دیده و خشمگین علیه خلقی پرچمیهای خاین و وطن فروش و جنایتکار در چهارده ولسوالی ولایت هرات معلوم بوده و مردم علیه خلقی پرچمیها قاطعانه برخورد کردند. اما در شهر هرات حکام خلقی پرچمی در رأس آنها نظیف الله نهضت والی و دیگر عالی رتبه‌های رژیم مزدور که هزاران تن را بقتل رساندند، توانستند از چنگ مردم خشمگین فرار کنند. و بعد از سرکوب خونین قیام مردم فرد دیگری بنام عبدالحی یتیم به حیث والی هرات مقرر شد که دستگیریهای گسترده را آغاز کرده و هزاران تن از مردم بیگناه را به جوخه‌های اعدام سپرد و یا زنده بگور کرد.

باسقوط ولایت هرات توسط مردم؛ رژیم مزدور و یاداران روسی اش بشدت سراسیمه شده و تدابیر و اهما تمامات پیشگیرانه را جهت جلوگیری از قیام‌های مشابه در سایر ولایات کشور اتخاذ کردند. رژیم مزدور و یاداران روسی اش قیام شجاعانه مردم هرات را به مداخلات مستقیم دولت اسلامی ایران نسبت داده و اعلام کردند که نیروهای دولت ایران این قیام و شورش را در هرات سازماندهی کرده‌اند. در حالیکه حقیقت آنچه بود که در فوق بیان گردید. این قیام نتیجه مستقیم ستم و استبداد و وحشیگریها و فاشیسم عریان دولت دست‌نشانده بود که توده‌های مردم را به ستوه آورده بود. باقیام مردم ولایت هرات عملاً کنترل این ولایت از دست دولت مزدور خارج شد و این وضعیت برای پنج- شش روز ادامه

یافت. از آنجاییکه این قیام بطور خودجوش صورت گرفته بود؛ در طی همان مدت هم نتوانست از رهبری و انسجام لازم برخوردار شود که دست آوردهای قیام را حفظ کند. در این جریان هیچ نوع حرکتی بجهت بسیج و سازماندهی مردم برای دفاع و انتظام و اداره امور حکومتی نیز انجام نه شد. زیرا آن قیام رهبر و یار هبران مشخصی نداشت تا به مسئله سازماندهی و اقدامات ضروری در جهت حفظ موقعیت و مواضع نظامی و دفاع مسلحانه در برابر دشمن توجه می کرد. باین صورت تمام فرصتها از بین رفت و برخلاف این فرصت برای دشمن، رژیم باندهای خلقی پرچمی و بداران روسی شان آماده شد تا بتوانند به همکاری اطلاعاتی اعضای حزب منفور خلق در شهر هرات حمله بر مردم هرات را تدارک نمایند. اگرچه در چنان شرایطی در فقدان یک حزب انقلابی مردمی نیرومند انجام این امور مشکل بود؛ لیکن همان افرادی از منصبداران ضد دولتی در فرقه و روشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین و دیگر روشنفکران میهن دوست و آزادی خواه هم نتوانستند (یا این امکان برای شان میسر نبود) که دست به اقداماتی و ابتکاراتی بزنند که مردم را در حالت بسیج و متحد نگهداشته و در برابر حملات و حشیانه رژیم مزدور مواضع بدست آورده را حفظ کرده و از سرکوب خونین آن قیام و قتل عام مردم توسط دشمن جلوگیری کنند. در حالیکه سلطه دولت از ولایت بادغیس در همسایگی ولایت هرات نیز برچیده شده بود. این امر نیز کمک بزرگی برای همبستگی و همکاری مشترک و تداوم حرکت مردم در هر دو ولایت بود. بهر صورت خصلت و نفس خود بخودی آن قیامها و عدم آمادگی فکری سیاسی و تشکیلاتی نیروهای مترقی مردمی خاصاً منسوبین جریان دموکراتیک نوین که بزرگترین نیروی مترقی مردمی را در هرات تشکیل می داد؛ از جمله ضعفهای مهم جنبش مترقی مردمی در آن شرایط و اوضاع بود و حال ما نمی توانیم درباره اوضاع و شرایط مشخص آن زمان حکم صادر کنیم که چه باید می شد و یا چه نمی شد. بالاخره رژیم مزدور از این توهم مردم ولایت هرات که انتظار داشتند مردم ولایات قندهار و هلمند نیز قیام کرده و به کمک آنها خواهند شتافت، حد اکثر بهره را برد و نتوانست قیام مردم ولایت هرات و ولایت بادغیس را سرکوب کند. طبق گفته شاهدان عینی رژیم مزدور بر اساس همین تصورات مردم ولایت هرات بیک طرفند خاینانه متوسل شده و تاکتیک حمله خود را بر مردم هرات عیار کرد. باین عبارت که ارتش رژیم مزدور با ستونهای از تانکها و نفربرها در حالیکه بیرقهای سفید بر آنها نصب کرده بودند وارد شهر هرات شدند. اول شهر هرات را محاصره کرده و مواضع مهم نظامی را در اطراف شهر و اطراف فرقه عسکری هرات تصرف کردند و در حالیکه از طریق بلند گویها به مردم ابلاغ می کردند که ما از قندهار به کمک شما آمده ایم؛ حملات و حشیانه را بر مردم بیدفاع آغاز کرده و کنترل ولایت هرات را دوباره بدست گرفتند. باین صورت آن قیام مردمی توسط رژیم مزدور سرکوب گردید. بعد از شکست قیام هرات حملات و حشیانه رژیم علیه مردم هرات خاصاً افراد مترقی و آزادی خواه بنام محرکین قیام آغاز شد و صدها تن گرفتار و بدون محاکمه به جوخه های اعدام سپرده شدند. لیکن از خاکستر آن قیام سرکوب شده؛ گروه های مسلح سر بلند کردند که جنگ های گوریلائی را علیه رژیم مزدور و بعد علیه ارتش سوسیال امپریالیسم روس ادامه دادند. مردم افغانستان بر مصداق این عبارت پر محتوی که "شورش علیه هر ناحقی برحق است"، شجاعانه و جانبازانه بگونه خود بخودی علیه رژیم مزدور شوریدند و در ولایات مختلف منجمله سمنگان، هرات، کابل و کنر ضربات کوبنده ای بر پیکر رژیم مزدور حواله نمودند و با تداوم جنگهای چریکی رژیم مزدور را تا آستانه سقوط رساندند. و بعد با تجاوز نظامی مستقیم و اشغال استعماری سوسیال امپریالیسم روسی با ادامه جنگهای گوریلائی ضربات مهلکی را بر ارتش متجاوز روسی و ارتش دولت دست نشانده وارد کرده و شکست نظامی را بردشمنان ملی و طبقاتی شان تحمیل کرده اند. به شهادت تاریخ مردم این سرزمین در برابر سلطه گران و متجاوزین خارجی هرگز تسلیم فرود نیآورده و اسارت و بردگی هیچ قدرت سلطه گرو استعماری و امپریالیستی را نپذیرفته اند و در برابر آنها تاپای جان مقاومت کرده و مرگ شرافت مندانه را بر زندگی حقارتبار و زیر تسلط بیگانه ترجیح داده اند.

شکست قیامها و مبارزات مسلحانه مردم افغانستان در دهه هشتاد میلادی باید بزرگترین درسی برای مردم افغانستان خاصاً نسل جوان از روشنفکران مترقی مردمی باشد که در طی سی و سه سال اخیر شنید ترین جنایات و ستمها توسط گروه های مختلف ارتجاعی از باندهای خلقی پرچمی و گروه های ارتجاعی

اسلامی، ملیشه ای و طالبی و قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی خارجی بر آنها اعمال شده است. همچنین خیانت گروه های مختلف اپورتونیستی و رویزیونیستی و انقلابی نما ها که ضربات شدیدی بر جنبش انقلابی و مترقی کشور وارد کرده اند. خلق افغانستان در طی بیش از سی سال اخیر در راه استقلال و آزادی کشورشان دومیلیون کشته داده اند؛ بیش از یک میلیون آنها معلول و معیوب شده اند؛ شش میلیون تن آنها درد ورنج و مشقت آوارگی را به کشورهای خارجی عمدتاً پاکستان و ایران تحمل کرده اند؛ کشورشان در تمام عرصه ها تخریب شده است؛ دست آوردهای مادی و معنوی صد سال اخیر آنها توسط همین گروه های ارتجاعی جنایتکار و مزدورو قدرتها امپریالیستی به نابودی کشیده شده اند؛ میلیونها تن از مردم در منجلا ب فقر و گرسنگی، بیسوادی، بیماری، اعتیاد به مواد مخدر، ابتلا به مرض ایدز وده ها مصیبت و فلاکت اجتماعی دیگر گرفتار شده اند. هنوز کشور در تسلط استعماری ده ها قدرت امپریالیستی و دولت ارتجاعی قرار دارد و یک رژیم خاین، ضد مردم و جنایتکار بر کشور حاکم است؛ نه اینکه هیچ روزنه امیدی برای رهائی خلق ستمدیده از این ورطه هولناک بنظر نمی رسد که بنابر تحلیل اوضاع کنونی کشور و مسیری که در حرکت است، خلق افغانستان سیاه روزیها و بدبختیهای بیشتری را پیش رو خواهند داشت. همه اینها نتیجه عدم آگاهی سیاسی توده های مردم و فقدان یک جنبش انقلابی مردمی تحت رهبری یک سازمان انقلابی پرولتاری است.

اگر به قیامهای خونین و جنگهای مسلحانه مردم ما در دهه هشتاد میلادی نظر اندازیم؛ دیده می شود که این خلق مبارز در اوایل و اواخر قرن بیستم با مبارزات خونین شان دوا بر قدرت امپریالیستی را در میدان نبرد نظامی شکست داده اند. با استثنای دوران جنگ سوم افغانها با امریالیسم استعمارگر بریتانیا که نتیجه مبارزات آنها استقلال سیاسی کشور و آزادیهای سیاسی برای مردم و اقداماتی جهت ترقی کشور بود؛ اما در جریان دهه هشتاد میلادی رهبری مبارزات مسلحانه مردم افغانستان بدست گروه های ارتجاعی اسلامی مزدور امپریالیستهای غربی و نوکردولتهای پاکستان و ایران و سعودی افتاد و حاصل مبارزات آنها توسط همین گروه ها (نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور) و قدرتها امپریالیستی غصب گردید و سر نوشت سیاسی ظلمتباری بر آنها تحمیل شد که تا اکنون ادامه یافته است. تازمانی که خلق افغانستان و هر خلق دیگری در جهان به آگاهی سیاسی و رهبری انقلابی مردمی دست نیابند؛ هر مبارزه و فداکاری و قربانی آنها به شکست می انجامد و حاصل مبارزات و قربانیهای آنها را بخش دیگری از طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور غصب می کنند.

دو دهه اخیر قرن بیستم میلادی برای مردم افغانستان دوران خونین و مصیبتباری بود؛ قرن بیست و یکم نیز تحت رژیم قرون وسطائی طالبان و ادامه جنگهای ارتجاعی بین طالبان و گروه های ارتجاعی ائتلاف شمال آغاز گردید. با وقوع حادثه 11 سپتمبر 2001 میلادی شرایط وحشتبار دیگری بر مردم افغانستان تحمیل شد و آن لشکرکشی و اشغال نظامی و تسلط استعماری قدرتهای امپریالیستی و حاکمیت جنایتکارانه رژیم دست نشانده بر خلق ستم دیده کشور بود. این دوران اشغالگری نظامی و استعمار با چنان ترفند و تزویر از جانب قدرتهای امپریالیستی امریکا و ناتو همراه بود که در ابتدا توانست مردم افغانستان را درباره تجاوز نظامی به کشورشان، اغوا کند. ولی با گذشت زمان توده های مردم با پوست و گوشت شان ستم و مظالم استعمار مستقیم امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای ناتو را احساس کردند. در طی بیش از 11 سال اخیر امپریالیستهای امریکائی و ناتو و دولت مزدورشان چنان جنایاتی علیه مردم افغانستان مرتکب شده اند که دیگر همان نیرنگهای جدید استعماری، شعارهای "دموکراسی، امنیت، تأمین حقوق زنان و بازسازی" هم نمی تواند چهره امپریالیستهای غارتگر و رژیم مزدور آنها را در نزد مردم افغانستان بپوشاند. بخشهای زیادی از مردم افغانستان نیات شوم پنهانی امپریالیسم امریکا و ناتو در افغانستان و منطقه را درک کرده اند. عملکردهای جنایتکارانه و خاینانه امپریالیستهای امریکائی و ناتو رژیمهای دست نشانده شان در افغانستان، عراق، لیبی و دیگر کشورها چهره اهریمنی استعمار و امپریالیسم را بیش از قبل برای خلقها و ملل تحت ستم جهان آشکار کرده است. اکنون حتی توده های عوام افغانستان هم درک می کنند که امریکا و ناتو جهت تسلط بر افغانستان و تصرف ذخایر غنی زیرزمینی چند تریلیون دلاری آن و تسلط بر این منطقه مهم استراتژیک جهان برای مدت طولانی آمده اند. امپریالیسم امریکا تلاش دارد تا به کمک دولت مزدور و طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور با امضای "معاهده استراتژیک" تداوم تسلط

استعماری اشرا بر افغانستان "قانونیت" بخشد. ولی با تمام این همه تبلیغات گمراه کننده که توسط امریکا و ناتو و گروه های ارتجاعی خادم امپریالیسم بنام "جامعه مدنی" صورت می گیرد که امریکا و ناتو برای جنگ علیه تروریسم و کمک به مردم افغانستان آمده اند؛ دیگر ترفندها و شعبده بازی های امپریالیسم و حکومت کرسی، مردم را نمی تواند قانع کند. امپریالیستهای امریکائی و ناتو در طی بیش از یکدهه آنقدر علیه مردم افغانستان جنایت و ستم و تجاوز روا داشته اند که دیگر نمی توانند حضور خود را در افغانستان و منطقه توجیه کنند. این غارتگران وحشی در طی بیش از یکدهه، حدود چهل هزار نفر از مردم مظلوم افغانستان را بقتل رسانده و انواع ستم و اجحاف را بر آنها روا داشته اند. فقط مشتی جنایتکار و قاتل و وطن فروش مزدور فرومایه هستند که سعی می کنند با نوشته ها و گفتارهای شان در داخل و خارج کشور از امپریالیسم چهره "انسانی و مروج دموکراسی" بنمایش گزارند.

تاریخ مبارزات و مقاومت های شجاعانه مردم افغانستان علیه مهاجمین و اشغالگران بیگانه شهادت است که این خلق پذیرش تسلط بیگانه رانگ می داند و در هیچ برهه از تاریخ در برابر سلطه بیگانه سر خم نکرده و تا آخرین نفس از استقلال و حاکمیت ملی خود دفاع کرده است. فقط این طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و گروه های ارتجاعی مزدور بوده هستند که در جهت حفظ موقعیت و منافع طبقاتی شان استقلال کشور و حاکمیت ملی را برای قدرتهای استعماری و امپریالیستی فروخته اند و زبونانه و ردیالانه طناب بردگی را بگردن کرده اند. در طی همین 11 سال اخیر با همه اغواگریها و نیرنگهای که امپریالیستها و طبقات ارتجاعی منجمله ارتجاع سیاه مذهبی در جهت فریب توده های مردم نسبت به اوضاع کشورشان بکار گرفته اند اما باز هم روز به روز سطح مخالفتها و اعتراضات مردم در برابر تسلط استعماری امریکا و ناتو و کشتارها و جنایات و تجاوزات ارتشهای اشغالگر گسترده ترمی شود. در طی این مدت از اولین تظاهرات و اعتراضات محصلین کابل که علیه بی عدالتهای دولت دست نشانده صورت گرفت و توسط نیروی های دولت مزدور و ارتش های اشغالگر با گلوله پاسخ داده شد تا امروز بارها تظاهرات و اعتراضات مردم علیه اشغالگران و دولت مزدور توسط دولت کرسی و ارتشهای اشغالگر سرکوب خونین شده اند. در طی این مدت اعتراضات مردم اکثراً بگونه خود جوش صورت گرفته است. اما در مواردی تظاهرات اعتراض آمیزی علیه رژیم حاکم توسط سازمانهای اپورتونیستی و رویزیونیستی که در افغانستان فعالیت قانونی دارند نیز انجام شده و علیه دولت مزدور و گاهی هم علیه امریکا و ناتو شعار داده اند. هم چنین تظاهرات و اعتراضاتی توسط احزاب ارتجاعی رنگارنگ خارج دولت نیز برگزار شده و در مواردی بر علاوه که علیه دولت کرسی شعار داده اند علیه قدرتهای اشغالگر نیز شعار داده اند. اما تظاهرات این گروه ها منجمله گروه های ائتلاف شمال به منظور تحت فشار قرار دادن دولت کرسی و قدرتهای اشغالگر و کسب امتیاز بوده است. گاهی هم تظاهراتی از جانب هواداران طالبان و گلب الدین و حقانی و گروه های اسلامی هواداران آنها صورت می گیرد و شعارهای تند و علیه قدرتهای اشغالگر سر می دهند. دولت مزدور و قدرتهای اشغالگر هر بار تظاهرات و اعتراضات خود جوش مردم را به شدت سرکوب کرده اند. چنانکه تظاهرات چندین روزه دو هفته قبل مردم که در چند ولایت کشور در اعتراض به سوختاندن قرآن توسط عساکر امریکائی در برابر زندان امریکائیها در پایگاه نظامی بگرامی صورت گرفتند؛ جنایتکارانه توسط رژیم مزدور سرکوب گردید که ده ها تن از تظاهرکنندگان توسط نیروهای رژیم مزدور کشته شده و ده ها تن دیگر دستگیر و زندانی شده اند. هم چنان که در طی 11 سال اخیر در فقدان حضور یک نیروی سیاسی انقلابی مردمی در داخل کشور گروه های طالبان و گلب الدین و حقانی از اعتراضات و تنفروانزجار و مقاومت های مردم افغانستان خاصاً در ولایات جنوبی و شرقی کشور علیه ارتشهای اشغالگر برفع شان بهره برداری کرده اند. در طی این مدت در موارد دیگری در ولایات مختلف کشور توده های مردم بارها در برابر کشتارها و تجاوزات و جنایات ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور اعتراضات خشمگینانه ای بر راه انداخته اند؛ ولی گروه های ارتجاعی در حال جنگ با قدرتهای اشغالگر و دولت کرسی از این اعتراضات و ناراضائیهای وسیع مردم نیز برفع شان سوء استفاده کرده اند. چنانکه در هفته های اخیر طالبان به اعتراض کننده ها فراخوان داده اند که تظاهرات و اعتراضات شانرا علیه اشغالگران گسترده تر و قهری تر بسازند. طوریکه قبلاً تذکار گردید؛ در غیاب یک نیروی سیاسی انقلابی و یک جنبش انقلابی توده ای نیرومند در کشور؛ گروه های ارتجاعی مختلف

از اعتراضات و تظاهرات مردم علیه قدرتهای اشغالگر دولت مزدور بنفع شان سوء استفاده کرده و با آنها را تحت رهبری خود قرار می دهند. گرچه مردم در شرایط کنونی دشمنان ملی، دشمنان استقلال و آزادی و حاکمیت ملی خود را به عینیت می شناسند، یعنی امپریالیستهای که کشورشانرا به اشغال نظامی درآورده و تسلط استعماری خود را پهن کرده اند و دولت دست نشانده ای از جنایتکاران و قاتلان مردم بر آنها حاکم کرده اند و بر آنها همه جانبه ستم، اجحاف و جنایت رومی دارند، احساس و درک می کنند. اما هنوز درباره ماهیت و هویت دشمنان طبقاتی شان؛ چه دولت مزدور و چه گروه های ارتجاعی ای که در خارج دولت هستند؛ آگاهی و شناخت لازم ندارند. همچنین در شناخت از ماهیت نظام سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و اینکه چه جنایات سهمگینی را در طی قرنهای اخیر علیه خلق ها و ملل اسیر جهان مرتکب شده است، نا آگاه هستند. توده های خلق از طریق شرکت در کارزار پراتیک مبارزه ملی و طبقاتی و تحت رهبری یک حزب انقلابی پرولتری است که می تواند از ماهیت دشمنان طبقاتی و ملی شان آگاهی و شناخت لازم کسب کنند.

درک واقعی از اوضاع و شرایط کشور در طی 33 سال خاصاً 11 سال اخیر آن به لحاظ طرفین و شیوه های اغواگرانه امپریالیستها و دولت دست نشانده و عملکردهای شیطانی و رذیله گروه های ارتجاعی مزدور برای مردم ما پیچیده و مشکل بوده است. توده های خلق و روشنفکران مردمی که هنوز آگاهی سیاسی انقلابی ندارند؛ لذا تحلیل همه جانبه و دقیق از این شرایط برای شان آسان نبوده و سالهاست که توسط گروه های ارتجاعی مزدور و قدرتهای امپریالیستی اغوا شده اند. امپریالیستهای امریکائی و اروپائی بعد از واقعه 11 سپتمبر 2001 در برابر خلق افغانستان از انواع فریبکاریها و نیرنگها استفاده کرده و دولت دست نشانده ای را تحت رهبری نوکرتربیت یافته شان (کرزی) با انواع شعبده بازیها تشکیل دادند و با تبلیغات گمراه کننده اهداف خود از این لشکرکشی را "جنگ علیه تروریسم" و سرنگونی رژیم طالبان (که مردم افغانستان از جور و ستم ها آنها بستوه آمده بودند) و تعمیم "دموکراسی"، "تأمین حقوق زنان و" بازسازی" کشور و نامود کردند که در ابتدا نه تنها توده های عوام که بخشهای از "روشنفکران" جامعه را اغوا کردند؛ امپریالیستها به تطمیع بخشهای زیادی از طبقه فئودال و تاجران کمپرادور پرداختند؛ آخوندها و روحانیون مرتجع را با اهداء دالرو مقامات دولتی تطمیع و خریداری کردند؛ حدود دو هزار (NGO) را سرمایه گذاری کردند که هزاران تحصیل کرده کشور را با معاشهای گزاف دالری سرگرم ساختند که دعاگوی تداوم وضعیت کنونی در کشور هستند. این "مؤسسات غیردولتی" با شیوه ها و اشکال مختلف حضور امپریالیستها را در شرایط کنونی افغانستان توجیه کرده و می کنند؛ همچنین قدرتهای اشغالگر دولت مزدور در ابتدا توانستند از طریق تطمیع برخی پروژه های کوچک در روستاها توسط وزارت "انکشاف دهات" توده های فقیر روستا را برای مدتی بفریبند؛ با رواج بیش از پیش کشت خشخاش و تولید تریاک و هیروئین که پول حاصل از آن سالانه به میلیارد ها دلار می رسد؛ هم خود قدرتهای امپریالیستی خاصاً امریکا و انگلستان و باندهای مافیائی وابسته به آنها در طی یکدهه صد ها میلیارد دلار از این طریق حاصل کرده اند و هم باندهای مافیائی داخلی را که تعداد زیاد آنها از قوماندانهای سابق گروه های جهادی و فئودالها و خوانین قدرتمند هستند بر سر این لاشه سرگرم ساخته و به خدمت گرفته اند. البته ماشین نظامی طالبان نیز از این عواید میلیارد دلاری بطور مداوم نیرو گرفته است؛ با تأسیس بیش از صد چینل رادیو و ده ها کانال تلویزیون و چند صد نشریه و ده ها انجمن اجتماعی و فرهنگی بنام "جامعه مدنی" توده های مردم را تحت تبلیغات گمراه کننده متوهم ساخته اند؛ بیش از صد حزب سیاسی ارتجاعی تأسیس کرده اند که همه در بین جامعه به تبلیغ و ترویج اندیشه ها، افکار و فرهنگ ارتجاعی فئودالی و فرهنگ امپریالیستی و القای ایده ها و افکار تسلیم طلبانه مصروف اند؛ همه گروه های جنایتکار و آدم کش را در دولت کرزی جابجا کرده اند که درست مگری و سرکوب و کشتار مردم مهارت تام دارند. این همه سپاهکارها، خیانتها و جنایات را امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و اروپائی در طی بیش از یکدهه اخیر علیه مردم افغانستان انجام داده اند. مردم افغانستان که در بیست سال قبل از سیاه روز (7) اکتوبر 2001 میلادی از جنایات و وحشی گریهای گروه های مزدور و سوسیال امپریالیسم شوروی و گروه های جهادی و طالبی و دولتهای ایران و پاکستان

به ستوه آمده بودند و در شرایط وحشتباری از نا امنی، فقر و گرسنگی و بی خانمانی قرار داشتند؛ لذا باسانی توسط امپریالیستها و ارتجاع نوکر آنها اغوا شد.

اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و متحدین آنها در طی بیش از ده سال اوضاع نهایت مغلق و پیچیده ای را در افغانستان و منطقه بوجود آورده اند. اکنون انبوهی از تضادها در کشور وجود دارند که حل آنها جز از طریق یک انقلاب پرولتری ممکن نیست: تضاد بین خلق افغانستان و امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور که تضاد عمده را در شرایط کنونی کشور تشکیل می دهد؛ تضاد بین طبقات خلق و فئودالیزم و کمپرادوریزم و امپریالیسم که تضاد اساسی جامعه افغانستان را تشکیل می دهد؛ تضاد بین دسته بندیهای ارتجاعي در درون دولت مزدور؛ تضاد بین دسته بندیهای ارتجاعي داخل و خارج دولت؛ تضاد بین قدرتهای امپریالیستی اشغالگر؛ تضاد بین امپریالیستهای که مستقیماً در اشغال نظامی و تسلط استعماری یازده سال اخیر در افغانستان ظاهر آسهم ندارند ولی در ستمگری و استعمار مردم افغانستان سهیم اند و امپریالیستهای اشغالگر؛ تضاد بین دولتهای ارتجاعي خاصاً پاکستان و ایران و عربستان سعودی و در نفوذ و تسلط بر افغانستان؛ تضاد بین امپریالیسم فدراسیون روسیه و سوسیال امپریالیسم چین بر سر تسلط حال و آینده افغانستان؛ تضاد بین گروه های ارتجاعي که درگیر جنگ با امپریالیستهای اشغالگر اند و تضاد این گروه ها با دولت کرزی و تضاد بین طالبان و گروه های ائتلاف شمال. اینها از جمله تضادهای درون دشمن در شرایط کنونی کشور هستند. همه این قدرتها، دولتها، نیروها، احزاب و گروه ها از دشمنان قسم خورده مردم افغانستان و از هارترین دشمنان جنبش کمونیستی انقلابی کشور و جهان هستند. و تضادهای درون طبقات خلق که در جریان دهه های اخیر با اثر خیانتهای و نفاق افکنیهای گروه های ارتجاعي رنگارنگ و قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعي منطقه، روحیه و احساسات همبستگی بین ملیتهای مختلف کشور تا حدی خدشه دار شده است. ولی حل این تضادها شیوه ها و راه های حل مشخص خود را دارند. تحلیل و ارزیابی از ماهیت و خصلت این همه تضادها و مشخص کردن تضاد عمده و راه حل آن و تعیین اهداف و استراتژی انقلاب کشور و وضع تاکتیکهای مناسب و مؤثر که در خدمت استراتژی انقلاب کشور باشد؛ همه اینها بستگی به شناخت همه جانبه از ساختار اجتماعی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و شناخت از ترکیب ملیتی و آشنائی به خصوصیات ملی، فرهنگی، روحی و مذهبی هر یک از این ملیتها و مناطق مختلف کشور دارد. انجام این وظایف مهم و خطیری یعنی حل تضادهای ملی و طبقاتی جامعه از طریق مبارزه انقلابی از عهده یک حزب واقعاً انقلابی پرولتری نیرومند با خط ایدئولوژیک سیاسی مارکسیسم انقلابی (م - ل - م) منحیث اساسی ترین سلاح انقلاب است که در پیوند مستقیم با توده های خلق قرار داشته باشد تا بتواند با تبلیغ و ترویج گسترده در بین توده های مردم و ارتقای سطح آگاهی سیاسی آنها، جنبش انقلابی ای را در جامعه ایجاد کند، جنبشی که نیروی اصلی آنرا توده های خلق و روشنفکران مردمی تشکیل می دهند. همچنین مبارزه در جهت تهیه سلاح دوم انقلاب یعنی تشکیل هسته های ارتش انقلابی از توده های خلق و اعضای حزب؛ در آن صورت است که می شود زمینه ها و شرایط را برای آغاز عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی (جنگ توده ای طولانی) برای پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک (دموکراتیک نوین) آماده کرد. و نیز مبارزه برای تهیه سلاح سوم انقلاب یعنی تشکیل جبهه متحد ملی مترقی متشکل از کارگران و دهقانان فقیر (دهقانان کم زمین و بی زمین و کارگران فلاحی و پیشه وران) در اتحاد با نیروهای ضد امپریالیسم و ضدا ارتجاع در داخل و خارج کشور به شمول بخشی از طبقه بورژوازی ملی و اقلیتی از طبقه خرده بورژوازی. اینها از اساسی ترین و مبرم ترین وظایف حزب انقلابی پرولتری برای آغاز پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک کشور است.

با در نظر داشت شرایط وحشتبار کنونی حاکم بر افغانستان و با توجه به اوضاع و شرایط شدیداً ارتجاعي و پیرالتهاب در منطقه و در سطح جهان؛ همه این وظایف سترگ انقلابی باید بگونه نهایت مخفی سازماندهی و انجام شوند، تا بتوان پایگاه انقلابی در بین توده های دهقانان بی زمین و کم زمین در دهات کشور و در بین توده های فقیر شهری ایجاد کرد و عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی و ملی را آغاز نمود. از دید علمی و دیالکتیکی اینها مسایل مهم و فوری انقلاب کشور اند. برخلاف تفکر افراد و گروه های در جنبش کمونیستی (م ل م) کشور که با دید میکانیکی و ساده انگارانه به ماهیت و خصلت یک حزب واقعاً انقلابی

پرولتری و تدارک، آغاز و انجام انقلاب کشور (پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین که زمینه را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشور مهیا کند) می نگرند؛ تدارک و آغاز پروسه انقلاب دموکراتیک نوین کشور خاصاً در اوضاع کنونی و موقعیت پراکندگی و ضعف جنبش انقلابی پرولتری کشور بدون انجام مبارزه ایدئولوژیک سیاسی علیه انواع اپورتونیزم و رویزیونیسم و افشای چهره های کریه و ضد انقلابی آنها و انقلابی نماها و حل اختلافات ایدئولوژیک سیاسی بین بخشهای مختلف جنبش کمونیستی (م ل م) کشور که از سالها باین طرف لاینحل باقی مانده اند، ممکن نیست. اگر منظور این گروه ها فقط وحدت های میکانیکی باشد و نام آنرا بگذارند "حزب کمونیست انقلابی"؛ این بسیار آسان است. بعبارت دیگر فقط "حزبی" داشتن و از فاصله هزاران کیلومتر به توده های خلق رهنمود صادر کردن. اما اینکه برای بوجود آوردن شرایط ذهنی انقلاب در کشور و بر راه اندازی یک جنبش انقلابی پرولتری نیرومند به چه نوع حزب انقلابی پرولتری نیاز است و این حزب دارای چگونه ماهیت و خصلت طبقاتی باشد و توسط چه کسانی ایجاد و رهبری شود؛ برای این گروه افراد مهم نیست. انهماک به شیوه های غیر علمی و غیر دیالکتیکی در ایجاد حزب کمونیست انقلابی یک جاه طلبی روشنفکرانه است و کوچکترین دردی را در انقلاب کشور دوانمی کند. در طی دو دهه قبل هم گروه ها و افرادی به همین شیوه دوبار "حزب کمونیست" تشکیل داده اند؛ ولی ما شاهدیم که این "حزب" ها با چه معیارهای تشکیل شدند و از چه ماهیت و خصلتی برخوردار بوده اند و چقدر به درد جنبش انقلابی پرولتری کشور خورده اند!

اگر گروه ها و افراد مربوط به جنبش کمونیستی (م ل م) کشور نتوانند با مبارزه ایدئولوژیک سیاسی اختلافات خود را حل کنند؛ بعبارت دیگر به حل تضاد های بین خود و درون جنبش کمونیستی موفق نشوند پس چگونه خواهند توانست انبوهی از تضادهای کنونی جامعه افغانستان را حل کنند. اگر گروه ها و افرادی حاضر نشوند اشتباهات و انحرافات ایدئولوژیک سیاسی شان را با انتقاد از خود به پذیرند و مبارزه ایدئولوژیک سیاسی را در جهت حل این اختلافات حایز اهمیت ندانند و آنرا تا سطح "جرو بحثهای روشنفکرانه" تنزل دهند؛ به یقین که به ایجاد حزب کمونیست انقلابی واقعی نایل نخواهند شد. زیرا بدون انجام مبارزه ایدئولوژیک سیاسی و حل اختلافات بین بخشهای مختلف جنبش کمونیستی (م ل م) کشور، وحدت اصولی و دیا لکتیکی در جنبش کمونیستی کشور و ایجاد حزب کمونیست انقلابی امکان پذیر نیست. حزب از طریق مبارزه ایدئولوژیک سیاسی اصولی و طرد خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی ایجاد می شود و در جریان پراتیک مبارزه انقلابی به لحاظ کیفی و کمی تکامل می کند و مبارزه "بین دو خط" در حزب از ابتدا تا انتها ادامه می یابد.

13 مارچ 2012

(پولاد)